



# جنون اخلاقی و جنایت در نزد کودکان

دو روز بعد ، از همان چاه جسد پسر بچه دو سال و شش ماهه‌ای را در آوردند . دختری ۱۱ ساله که همه او را به مناسبت عادات فاسدش میشناختند ، سهم به این جنایت گردید ، زیرا هیچوقت اتفاق نیفتاده بود که بسه کودکان ضعیف برخورد نماید و آنها را نزند و یا به گونه‌های مختلف شکنجه نداده باشد . سلم شده که او دو کودک بیگناه را به چاه انداخته بود .

۳ - دیوان جنائی دوب پسر بچه هشت ساله‌ای را به اتهام جنایت حریق عمدی محاکمه کرد . این پسر بچه اعتراف کرد خانه‌های روستای خودم را به آتش کشیدم تا تفریح کنم و کودکان را روشن نمایم .

۴ - راهزنی از اهل اکسی به جرم آدمخواری محکوم گردید و از او دختری ۱۲ ساله باقیمانده که او هم چون پدرش به

لوسیروزو پس از بررسی عوامل چهاردهم گانه که هریک به وضعی خاص در بروز جرم کودکان مؤثر است چنین نتیجه میگیرد : «به این جهت است که سهم جنایت در بین کودکان بسیار سنگین است» و آنگاه به شرح نمونه‌هایی از تبهکاریهای کودکان سپردارد که ذیلا از نظر میگذرد :

- ویمون نقل میکند که پسر بچه ۱۱ ساله‌ای ، پسری را که بیش از پنجاه سال نداشت با خود به کنار باتلاقی برد ، آنجا دور از انظار ، او را زد به او تجاوز کرد و چوبی در ..... او فرو کرد و سر انجام او را غرق نمود . پس از آنکه به اتهام این جنایت دستگیر شد نه فقط آنرا انکار میکرد بلکه اتهام را متوجه کودکان دیگر مینمود .  
۲- ۱۵ ژوئن ۱۸۳۴ در بلسم جسد دختری بچه دو ساله‌ای را از چاه بیرون کشیدند .

در نه خونی مبتلی بود. دختر میپرسید: «برای چه از آدمخواری بیزارید، اگر مردم میدانستند گوشت آدم چه مزه‌ای دارد، همگی فرزندان خود را میخوردند.»

۵ - پسری ۱۱ ساله به اتهام ولگردی برای هشتمین بار بازداشت گردید، وی معترف بود که والدینش از او خوب مراقبت میکردند، غذای خوب در اختیارش مینهادند اما با وجود این، در مقابل عشق به آزادی نمیتوانست مقاومت ورزد، میگفت دیدار مادرم بسیار دلچسب و لذت بخش است ولی چکنم که آزادی را هم دوست دارم. همیشه از پیش او میگریخت. این شور در خون او جا دارد، به جای اینکه در خانه بماند، ناگزیر به دارالتأدیب خواهد رفت.

۶ - دو کودک: یکی ۱۳ ساله و دیگری ۱۰ ساله، که کینه‌یکمی از رفقای ۷ ساله خود را

در دل داشتند او را به شنا در یک محل دور دست دعوت کردند. بالگد او را بسنه گودالی عمیق افکندند، با ضربات سنگ سانع از آن شدند که او خود را نجات دهد. فردای آنروز آنکه سن کمتری داشت به جنایت خود اعتراف کرد. لوسبروزو اضافه میکند: «در تعدادی از موارد مشاهده میشود که اندیشه جنایت واقعاً از سنین خیلی پائین بروز میکند.»

۷ - پسر بچه‌ای ۱۳ ساله، با حجمه‌ای غیرعادی، با چشمانی مورب، گونه‌های برجسته، فک بزرگ، گوشها بی تناسب و بزرگ بعلاوه مبتلی به گواتر یکی از رفقایش را که از پرداخت بدهی سرقمار استناعت می‌ورزید، با یک ضربه هولناک کارد از پا درآورد. کارد را در قلب او فرو کرده بود. از سن ۱۲ سالگی به خانه‌های بدنام رفت و آمد داشت. شش بار به جرم سرقت محکوم شده بود. برادرش دزد، مادرش یک جنایتکار،

خواهرش یک روسپی بودند. خود او از عاطفه مذهبی برخوردار بود، کم و بیش به کلیسا میرفت. پیش کشیش از جنایت ارتكابی خود هرگز سخن نگفته است.

۸ - ۴ م. پسر بچه‌ای بود که قیافه خیلی زودرس داشت ولی بقیه اعضای بدن او به اندازه صورتش رشد نکرده بودند به طوری که در ۱۲ سالگی اندام ۶ ساله‌ها را داشت. علائم وی باین شرح بود: قد ۱/۲۴، دور حجمه ۴۹.۰/، اندکس سفالیک ۸۰، گوشها بی تناسب و بزرگ، گونه‌ها برجسته، نگاه تند، در ۸ سالگی شروع به دزدی کرد، برادرزاده یک قاتل بود. از اینکه عمویش را در تاخت و تازها یاری کرده بود احساس غرور میکرد، باندهائی برای سرقت از خزانه کلیساها و سرغداریها ترتیب داده بود، اغلب سهم دوستان کوچک خود را می‌دزدید و اینان برای انتقام جوئی پرده از جنایت او برداشتند.

۹ - ل - ب - اهل ژن، دارای حجمه پهن و پیشانی تنگ میباشد بر روی بازوی او این عبارت خالکوبی شده است «مرگ بر بی غیرتها! زنده باد اتحاد» از هشت سالگی به حرفه جیب‌بری پرداخت. هفت برادر دارد که سه‌تای آن در زندان بسر میبرند.

۱۰ - ژ - از خانواده‌ای شرافتمند برخاسته،

دارای چانه‌ای جلو آمده و اکسی سفال است از هفت سالگی در مدرسه سرکتب سرقت‌هایی گردید. حتی جیب معلمان خود را زد. در برابر پلیس، والدین خود را به سوء رفتار متهم ساخت، تا اینکه آنانرا زندانی سازد، او خواهری دارد که دزد و پرخاشجوست.

۱۱ - پسری ۱۹ ساله، به نام ل. پ. خود را طرار و حقه‌باز ماهری معرفی کرد به اتهام سرقت و شروع به قتل مورد تعقیب



یکی بسیار شرافتمند شد . دومی فوق العاده شهوانی بود که پس از ارتکاب یک قتل بر اثر شهوتی شد ، خودکشی کرده است . سومی در اسوربازرگانی بسیار وارد است و در کودکی چند بار دله دزدی کرده و از تحصیل بازمانده است ، بالاخره چهارمی کودکی راشی تیک باپیشانی عقب رفته ، آنچنان به دزدی رغبت داشت که در مدارس ساعت و سایر اشیاء را میدزدید . بپهوده او را سخت تنبیه میکردند در ۱۶ سالگی آدمی درستکار شد . مادر و پدر و دوعوی این چهار پسر هریک دارای خصوصیاتى بودند :

مادر هیستریک و بسیار با هوش ، پدر نیز بسیار باهوش اما بداخلاق و بر اثر کثرت کار فوق العاده خسته بود یکی از دوعمو آزهوشی فوق العاده برخوردار و دیگری دیوانه بود .

۱۴ - کودکی از سه سالگی از مشاهده ذبح حیوانات فوق العاده احساس لذت میکرد ، در پنج سالگی خود را تهکار قابلی معرفی کرد . روزی برادر کوچکترش خون دماغ شد وی با اغتنام از این فرصت برادر خون آلود خود را به رو بر زمین انداخت و دست خود را در خون او فرو برد و فریاد میکشید «من میخواهم این کوچولو را بکشم ، من میخواهم شاهد خونریزی باشم فقط از این راه احساس لذت میکنم .»

از او پرسیدند آیا جرأت داری مادرت را بکشی ؟ جواب داد : « مطمئناً . وقتی من خودم را دوست نداشته باشم چگونه میتوانم او را دوست داشته باشم . آه چقدر دلم میخواهد که او را بکشم ، اگر امروز نمیتوانم او را بکشم ، منتظر میمانم تا بزرگ شوم .»

۱۵ - پسر بچه ای روستائی ، ۱۱ ساله ، گونه های برجسته ، باهوش و متناسب یا

قرار گرفت ، فاقد حس اخلاقی بود ، قدی بلند داشت ، سرش باریک و دراز بود ریش نداشت ، بینی او بی تناسب و کج بود ، پدرش الکلیک و مادرش عیاش بودند ، پدر بزرگ مادری او خودکشی کرده بود ، در سه سالگی بانو کرهای منزل به بازار میرفت و از آنجا پول ، میوه و ماهی میدزدید .  
۱۲ - راهزنی آدسخوار ، در سه نوبت خود را به جنون زده بود ، خاطرات دست نوشته خود را در اختیارم (لوسبروزو) نهاد . وی در این خاطرات نوشته است که در ۶ سالگی از منزل والدین خود آذوقه و سواد خوراکی برای رفقای خودسیدزدید ، در سه سالگی موفق شد از مهمانخانه ای بدزدد ، با دوستی بازی میکرد گوش او را پاره کرد ، معهذاً پدرش مرد با تقوائی بود که اغلب او را برای تأدیب با چوب تنبیه میکرد ، با این وصف در ۱۴ سالگی ، ضمن قمار رفیق خود را با ضربۀ چاقو از پادرا آورد . برای دزدی پولهای پدرش ، از کلیدهای ساختگی استفاده میکرد در ۱۹ سالگی مردی را کشت .  
۱۳ - از خانواده ای چهار پسر برخواستند :



وضع خود تعلیماتی دیده است . این نوجوان جنایتکار ، بر اثر نفرت و کینه ، نخست یکی از دوستانش را کتک زیادی زده و او را تهدید به مرگ کرده است سرانجام او را بخاطر یک دسته علف بادام کشت . جسدش را به گودالی انداخت و دست خود را شست و برای اینکه از خود رفع اتهام کند ، قصه‌ای سرهم کرد و چنین گفت ، بر اثر تهدیدنگهبان مزرعه ، هردوی ما پابه فرار نهادیم و برای رهائی خود را به آب انداختیم ، او تصمیم نداشت اعتراف کند تا اینکه اطمینان حاصل کرد که به مناسبت صفر سن ، به کیفر خفیفی محکوم میشود .

۱۶ - بی‌عفتی - من (لوسپروزو) به مواردی از بی‌عفتی زودرس اشاره کرده‌ام و خاطر نشان نموده‌ام که چنین مواردی نادر نیست . بسال ۱۸۸۲ در اثرم به نام «عشق بین دیوانگان» یادآور شدم که ریشه تمام موارد عجیب عشق جنسی را (به استثنای مواردی که ناشی از فرتوتی است) باید در مغز کودک جستجو کرد و چنین عشقی توأم با تمایلات جنائی است .

۱۷ - عشقهای زودرس - تمام این عشقها در نخستین دوره کودکی سازمان یافته اند و الاصل ریشه آنها در کودکی است ، زیرا زودرسی یکی از ویژگی‌های آنهاست . انحراف جنسی تقریباً همیشه در سنین پائین بروز کرده است مثلاً در بیمار وستفال در هشت سالگی بروز کرده بود .

در اثر اسکیرول یک مورد خیلی عجیب نقل شده است ، از این رهگذر عجیب و بی‌سابقه است که در جنب تمایلات مثالی عفت ، اندیشه ثابت پدروکشی هم مشاهده میشود . قسمت عمده این اندیشه معلول

تمایلات فاسد و انحرافی است . عامل نمونه کامل یک مجنون اخلاقی و جانی مادرزادی بود زیرا از هوشی روشن وزودرس برخوردار بود . ظاهری پرنشاط ، موههای بلوطی ، بینی کوتاه و بهن دارد . از پنج سالگی دستخوش این اندیشه ثابت شده که مادر خود را بکشد تا اینکه بتواند با آزادی کامل ، همبازی پسر بچه‌های خردسال گردد . نزد مادرش اعتراف کرد که از مرگش بیزار نیست و بین دختر و مادر گفتگویی این چنین صورت گرفت :

- با مرگت ، من صاحب پیراهنهای تو خواهم شد .

- وقتی این لباسها مندرس گردند توجه خواهی کرد ؟

- با پولهای تو لباسهای دیگری خواهم خرید .

- و بعد ؟

- دنبال مردم خواهم رفت .

- تو نمیدانی که مرگ چیست ، اگر من



امشب بچرم ، فردا دوباره زنده خواهم شد  
مسیح آیا نمرود و دوباره زنده نشد ؟

- مسیح دوباره زنده شد زیرا او فرزند خدا  
بوده است ، اما شما دوباره زنده نخواهید شد ،  
خواهر من از آن دنیا برنگشته است .

- برای کشتن من چه خواهی کرد ؟

- اگر به جنگل بروی من خود رادربشت  
انبوهی از شاخ و برگ مطلقاً خواهم کرد  
و هنگامیکه تو از کنارم بگذری ، ناگهان ترا  
نقش زمین و دشنه را در قلبت فرو خواهم  
کرد .

- تو گمان میکنی که من به جنگل  
میروم تا مرا بکشی ؟

- اگر چنین نکنی - برای من موجب  
تأسف بسیار است ، اما من شب هنگام  
میتوانم با یک چاقو به حیات تو خاتمه دهم .  
- پس هنگامیکه بیمار بوده ام ، چرا

چنین نکرده ای ؟

- ماما ، برای اینکه همیشه مرا لب  
ببودند .

- پس چرا بعداً این کار را نکرده ای ؟

- برای اینکه خواب تو سبک است و اگر  
من چاقو را بر میداشتم تو آنرا میدیدی .  
- اگر مرا بکشی ، جامه های مرا به  
تو نخواهند داد ، زیرا از آن پدرت خواهد  
شد .

- آه خیلی خوب میدانم که پدرم مرا  
زندانی خواهد کرد ، اما من قصد دارم که او  
را هم بکشم .

روزیکه از او پرسش میکردند ، دهنه  
از روی سنجاق کراوات طرف صحبت خود  
برنمیداشت علت را از او پرسیدند ، در جواب  
گفت که این شخص را خواهم کشت تا بر لبان  
قیمتی او را به چنگ آورم . روزی دیگر ،  
در نزد وی از رویدادی صحبت میکردند :

«آشپز غرق در خون بود زیرا سر کودکی را  
بریده یک لحظه ساکت ماند و در اندیشه ای  
عمیق فرو رفت ، اندکی بعد فریاد برآورد  
که برای کشتن و آلوده نشدن وسیله ای یافتم .  
ارسنیک ، آری در آن روستا ، وی شاهد  
مسموم کردن جوجه ها با سم ارسنیک بوده  
است .

همیشه دست به سینه می نشست به  
محض اینکه خود را تنها می یافت بخود  
میپرداخت . برای اصلاح او دست به هر نوع  
الذامی می زدند ، سرزنشها ، تنبیها متوالی ،  
هرگونه محرومیت ، هیچ نوع تأثیری در وی  
نداشت . همیشه به پدرش جواب میداد که  
هیچ چیز عوض نخواهد شد . جز برگ چاره  
دیگری نیست .

اگر این تظاهرات از فردی بزرگ سال  
سر میزد آیا در آن صورت او را با زهم دیوانه  
میخواندند یا تبهکار ؟

چه نیکو گفته اند که این مورد نمونه  
بارز جنون است و اگر این خصوصیات در بزرگ  
سالان مشاهده میشد آنها را جنایتکار میخواندند  
در هر حال جنایت و جنون اخلاقی در نخستین  
تظاهرات خود هیچگونه فرقی بایکدیگر  
ندارند . »